

اهداف امپریالیستی آمریکا و مسئله عراق (بخش دوم و پایانی)

ترجمه: مرتضی محیط - نیویورک
برگرفته از: مانتلی ریویو، دسامبر 2002
اسب تروا

واقعیت این است که عراق احتمالا هم اکنون فاقد توانایی جنگی با اسلحه بیولوژیک و شیمیایی است چرا که این سلاح ها ضمن بازرسی های سازمان ملل در سالهای 1991 تا 1998 عملا از میان برده شده اند. توانایی های قبلی این دولت از این جهت برمیگردد به سالهای دهه 1980 یعنی زمانی که عراق زیر رهبری صدام حسین یکی از متحدان دولت آمریکا بود. در سالهای 1985 تا 1989 حین جنگ ایران و عراق، و پس از آنکه عراق در سال 1984 اسلحه شیمیایی علیه نیروهای ایران به کار برد، شرکتهای آمریکایی با موافقت دولت ریگان و بوش اول، اقدام به ارسال شمار زیادی کشت های بیولوژیک کشنده از جمله سیاه زخم به عراق کردند. ارسال هشت محموله کشت میکربی که بعدا توسط "مرکز کنترل بیماری" به عنوان "از لحاظ جنگ بیولوژیک، مهم" طبقه بندی شدند، به تصویب وزارت بازرگانی آمریکا رسید. عراق در این سالها روبهرفته لافل 72 محموله، کولونی میکربی، کشت میکربی و مواد شیمیایی با توان بالقوه انجام جنگ شیمیایی و بیولوژیک از ایالات متحده دریافت کرد. (10) دولت آمریکا حتی پس از آنکه دو گزارش رسید که دولت عراق در سال 1988 علیه کردها در شمال عراق اسلحه شیمیایی به کار برده است به ارسال این مواد کشنده ادامه داد .

این مسئله بر همگان روشن است که ایالات متحده کشوری است که دارای بزرگترین توانایی کاربرد سلاح های نابودی جمعی و پیشرفته ترین تکنولوژی در این زمینه است. بنابراین تعجب آور نیست که اکثر مردم جهان سیاست واشنگتن در قبال کشورهای چون عراق را آلوده به دورویی میدانند. به طوری که ریچارد باتلر رئیس پیشین بازرسان سازمان ملل در عراق خاطرنشان میکند که: "کوشش های من برای آوردن مقامات آمریکایی - حتی افرادی از آنها که دارای سطح دانش بالا و درگیر مسئله اند - به پای بحث درباره سیاست یک بام و دو هوای آنها با ناکامی کامل روبرو شده است. گاه احساس میکردم که ناتوانی شان در درک این مسئله چنان است که گویی به زبان مردم کره مریخ با آنها حرف میزنم." به نظر ریچارد باتلر "آنچه دولت آمریکا مطلقا توان درکش را ندارد این است که سلاح های نابودی جمعی آنها به همان اندازه ی سلاحهای عراق مشکل آفرین است." به نظر او این عقیده که "اسلحه ی نابودی جمعی خوب و بد وجود دارد" دیدگاهی دروغین است. ریچارد باتلر به عنوان یک بازرس اسلحه از سوی سازمان ملل هر روز خود را روبرو با این تضاد میدید که :

"هنگام ماموریت در بغداد، سخت ترین لحظات برای من زمانی بود که عراقی ها از من توضیح میخواستند که چرا ما باید برای داشتن اسلحه نابودی جمعی چنین سخت مورد تعقیب قرار گیریم در حالی که پایین جاده اسرائیل وجود دارد که با وجود آنکه همه میدانند صاحب لافل 200 بمب اتمی است هیچکس او را تعقیب نمیکند. . . باید اعتراف کنم که من هم وقتی از یک سو پرخاش شدید آمریکاییها، انگلیسیها و فرانسویان علیه سلاح نابودی جمعی را میشنوم و از سوی دیگر میبینم که این واقعیت را به کلی نادیده میگیرند که خودشان به داشتن مقادیر عظیمی از همین سلاح ها، بی آنکه خم به ابرو بیاورند افتخار میکنند و تأکید دارند که این سلاح ها برای امنیت ملی آنها ضروری است و ضروری خواهد ماند، از ترس بر خود میلرزیم. . . چرا که بشریت قادر به هضم چنین بی عدالتی نخواهد بود." (11)

دولت آمریکا نه تنها از گسترش سلاحهای نابودی جمعی پیگیرانه جلوگیری نمیکند بلکه بیش از هر کشور دیگر جهان منافعش با گسترش چنین سلاح هایی گره خورده است. به همین دلیل است که کوششهای مکرر بین المللی برای محدود کردن این سلاح ها را با ناکامی روبرو کرده است. به طور مثال در ماه دسامبر 2001، دو ماه پس از حملات 11 سپتامبر جورج بوش رئیس جمهور آمریکا با عقیم ساختن پیشنهاد کاربرد راهکارها و تحقیق و پیگیری از سوی کنوانسیون سلاحهای بیولوژیک و سمی (برای پیگیری از گسترش این سلاح ها) با این استدلال ساختگی که اگر قرار باشد بازرسی سلاح های بیولوژیک در ایالات متحده صورت گیرد اسرار تکنولوژیک و سود شرکتهای بیوتکنولوژی آمریکایی را به مخاطره خواهد انداخت، دنیا را شوکه کرد .

هدفهای دولت آمریکا در عراق، در سالهای بعد از جنگ خلیج با جریان بازرسی و خلع سلاح سازمان ملل که هدفش از میان بردن سلاحهای نابودی جمعی در آن کشور بود خوانایی نداشت. به گفته سکا ریتز (S.Ritter) یکی از بازرسان پیشین سازمان ملل در عراق در سالهای 1991 تا 1998، این مسئله به خاطر خرابکاری یک جانبه دولت آمریکا در روند بازرسی سازمان ملل آشکار بود. (12) تا سال 1998، 90 تا 95 درصد از ظرفیت تسلیحاتی ممنوعه ای که تخمین زده میشد در عراق وجود داشته است در جریان بازرسی سازمان ملل پیدا شده و نابود گردید. مشکل مورد اختلاف در جریان بازرسی مربوط به مجتمع گسترده ساختمانی بود که مختص مسائل امنیتی شخص صدام حسین و حزب بعث بود. از این رو بر سر شیوه کاری که "اشکال بازرسی اماکن حساس" نامگذاری شد توافق به عمل آمد تا از طریق آن چهار بازرس سازمان ملل بتوانند بلافاصله وارد این اماکن شده و تاسیسات آن را بازرسی کنند. با این همه در مورد بازرسی اداره مرکزی حزب بعث در بغداد در دسامبر 1998، ایالات متحده جای آنکه صرفا به سازمان ملل

اجازه دهد چهار بازرسی خود را به آنجا بفرستد، خودسرانه و با اصرار، مامورین اطلاعاتی خود را به همراه آنها فرستاد. هدف آمریکا نفوذ در دستگاه امنیتی صدام حسین بود، کاری که هیچ ربطی به جستجو برای سلاحهای نابودی جمعی نداشت و هدف آن برانگیختن یک جنجال بین المللی بود. به قول سکاوت ریتز کل این عملیات زیر نظر شورای امنیت ملی آمریکا صورت میگرفت. این شورا مستقیماً به ریچارد باتلر که آن موقع رئیس تیم بازرسان سازمان ملل بود دستور میداد .

دولت عراق به این تخلف آشکار از دستورالعمل "اشکال بازرسی مراکز حساس" اعتراض کرد و بنابه گفته سکاوت ریتز، دولت آمریکا این اعتراض را بهانه قرار داده تا بحران ساختگی به وجود آورد و به بازرسان سازمان ملل دستور داد از عراق خارج شوند و دو روز بعد بمباران 72 ساعته ای را آغاز کرد که عملیات "رویه صحرا" نام گرفت. هدف این بمباران دستگاه امنیتی شخص صدام حسین بود. اطلاعاتی که از مرکز حزب بعث با زیر پا گذاشتن توافقات روند بازرسی سازمان ملل از سوی آمریکا به دست آمده بود، برای هدف گیری این بمبارانها مورد استفاده قرار گرفت. عراق پس از این وقایع از دادن اجازه مجدد به بازرسان برای رفتن به مراکز حساس دولتی امتناع کرد. دلیل آنها این بود که از این بازرسی ها برای جاسوسی علیه دولت عراق استفاده میشود. بدین ترتیب جریان بازرسی سازمان ملل متوقف گردید .

بدین ترتیب واشنگتن عملاً آخرین مرحله ی روند بازرسی سازمان ملل را با شکست روبرو ساخت و با این کار روشن ساخت که هدف واقعی اش در اساس "تغییر رژیم" است و نه خلع سلاح. در واقع آمریکا از روند بازرسی سازمان ملل به عنوان یک اسب تروا استفاده کرده بود تا دولت عراق را سرنگون کند .

سلطه بر منابع نفت

در تمام مراحل امپریالیسم - همچون نظام سرمایه داری به طور عام - ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی آن درهم تنیده اند. نفت اما، پراهمیت ترین و یگانه عامل استراتژیک حاکم بر اهداف آمریکا در خاورمیانه است. علاوه بر ثروتهای عظیم بالقوه نهفته در تمام ذخائر نفتی آنجا برای انحصارات غول آسای آمریکایی، صرف این واقعیت که ایالات متحده با داشتن فقط 2 درصد از ذخائر نفتی شناخته شده در جهان 25% از کل محصولات نفت جهان را مصرف میکند، انگیزه مضاعفی به دولت آمریکا میدهد که کنترل خود را بر عرضه نفت جهان اعمال کند. هیچ تردیدی نمیتوان داشت که ایالات متحده درصد کنترل تولید نفت در عراق، این دومین منبع ذخیره نفت در جهان (بعد از عربستان سعودی) است که حاوی بیش از 110 میلیارد بشکه نفت یا 12 درصد از کل ذخائر نفتی جهان است. خاورمیانه در مجموع حاوی 65% از کل ذخائر مسلم نفت جهان است. از 73 میدان نفتی تاکنون کشف شده در عراق، فقط 30 تای آن در حال تولید نفت است. طبق تخمین وزارت انرژی آمریکا، عراق علاوه بر ذخائر نامبرده، حدود 220 میلیارد بشکه دیگر در منابع "محتمل و ممکن" خود ذخیره دارد. مجموع این ذخائر کافی برای تأمین نفت وارداتی آمریکا در سطح کنونی اش به مدت 98 سال خواهد بود. محاسبه شده است که عراق قادر است تولید نفت خود را در عرض هفت سال پس از برداشته شدن محاصره اقتصادی، از 3 میلیون بشکه در روز به 6 میلیون بشکه برساند. ارقام خوشبینانه تر حتی امکان افزایش تولید نفت در عراق را به 10 میلیون بشکه در روز تخمین میزنند. (13)

وزارت انرژی ایالات متحده پیش بینی میکند که تقاضای جهانی برای نفت در 20 سال آینده میتواند از میزان کنونی 77 میلیون بشکه در روز به 120 میلیون بشکه افزایش یابد. بالاترین میزان افزایش مصرف در آمریکا و چین پیش بینی میشود. در حال حاضر 24 درصد از نفت وارداتی آمریکا از خاورمیانه تأمین میگردد و انتظار میرود که با اتمام ذخائر دیگر، این میزان به سرعت افزایش یابد. اپک زیر راهبری عربستان سعودی، عرضه نفت را پایین نگهداشته تا از سقوط قیمت نفت جلوگیری کند. تولید نفت در خاورمیانه در عرض بیست سال گذشته به حال سکون نسبی درآمده است به طوری که ظرفیت تولید اپک (برغم ذخائر عظیم آن) در حال حاضر پایین تر از سال 1980 است. (14) به این دلیل امنیت و قابل دسترس بودن ذخائر نفتی تبدیل به مسئله ای هر چه جدی تر برای انحصارات آمریکا و منافع استراتژیک ایالات متحده گردیده است. به قول دونالد کیگان نظریه پرداز دست راستی و استاد دانشگاه ییل: "هر وقت ما مشکل اقتصادی داشته ایم علتش اختلال در عرضه ی نفت بوده است. اگر ما نیرویی در عراق داشته باشیم دیگر هیچ اختلالی در عرضه نفت ما وجود نخواهد داشت." (15) انحصارات آمریکایی از همین حالا مشغول تعیین جایگاه خود برای روزی هستند که خواهند توانست به عراق و ایران برگردند. به گفته رابرت ایسون جونیور رئیس شرکت نفتی آنادارکو "ما با پول، قطر و عمان را واداشتم جاپایی در خاورمیانه برآیمان بسازند. . . حال نیاز داریم در خاورمیانه خود را در موقعیتی مناسب برای روزی که عراق و ایران دوباره عضوی از خانواده ملل جهانی میشوند قرار دهیم." (16)

در حال حاضر انحصار بزرگ نفتی فرانسوی توتال با داشتن حق انحصاری مذاکره برای توسعه میدان نفتی منطقه مجنون و بن عمر، مهمترین جایگاه را در عراق دارد. بزرگترین قراردادهای بعد از آن، انتظار میرود به شرکت ایتالیایی انی و کنسرسیوم نفتی روسی به رهبری لوک ایل داده شود. در صورتی که نیروهای نظامی آمریکا وارد خاک عراق شود و یک دولت دست نشانده یا یک دولت موقت نظامی آمریکایی در آنجا برقرار کند، همه ی این قراردادهای زیر سؤال خواهد رفت. در آن صورت انتظار خواهیم داشت که شرکتهای

نفتی کدام کشور برای بستن قراردادهای جدید وارد مذاکره شده و به سهم بزرگی از نفت که اکنون در تصاحب شرکت نفت فرانسوی و دیگر شرکتهای غیرآمریکایی است دست یابند؟

با وجود این، نه دسترسی مستقیم ایالات متحده به نفت و نه منافع سرشار انحصارات آمریکایی در اثر آن، به تنهایی برای توضیح منافع فوق العاده و مبرم آمریکا در خاورمیانه کافی است. به بیان دقیق تر، هیئت حاکمه آمریکا کل این منطقه را به عنوان بخشی حیاتی از استراتژی گسترش اقتدار جهانی خود تلقی میکند. اشغال عراق و برپا کردن رژیم زیر کنترل دولت آمریکا، ایران را (که خود از قدرتهای نفتی و بخشی از "محور شیطنی" بوش است) تقریباً به طور کامل در محاصره پایگاههای نظامی آمریکا قرار خواهد داد - از شمال پایگاههای موجود در آسیای مرکزی، از غرب توسط پایگاههای ترکیه و عراق، در جنوب توسط پایگاههای کویت، عربستان سعودی، قطر و عمان و در شرق توسط پایگاههای موجود در پاکستان و افغانستان. این وضع کار دولت آمریکا در محافظت از لوله های نفتی طرح ریزی شده از دریای خزر در آسیای مرکزی از طریق افغانستان و پاکستان به دریای عربی را آسان تر خواهد کرد و به واشنگتن پایگاه نظامی مستحکم تری در خاورمیانه یعنی جایی خواهد داد که هم اکنون دهها هزار نظامی آمریکایی در ده کشور آن مستقر گردیده اند. این وضع به آمریکا اهرم قدرتمندتری برای فشار بر عربستان سعودی و دیگر کشورهای خاورمیانه خواهد داد و به کوششهای ابر قدرت جهانی برای تحمیل شرایطی به نفع توسعه طلبی اسرائیل و مصادره سرزمین فلسطین تحکیم بیشتری خواهد بخشید. و نیز قدرت اقتصادی در حال گسترش چین، و اقتصاد اروپا و ژاپن را به طور هر چه فزاینده تری به رژیم نفتی زیر تسلط آمریکا در خاورمیانه برای رفع حیاتی ترین نیازهای انرژی خود وابسته خواهد کرد. بنابراین کنترل نفت از طریق نیروهای نظامی به معنای قدرت هر چه بیشتر اقتصادی، سیاسی و نظامی در مقیاس جهانی خواهد بود .

جهان تک قطبی

در نخستین سالهای دهه ی 1970، در اثر لطمه خوردن به موقعیت اقتصادی ایالات متحده نسبت به اروپا و ژاپن طی ربع قرن پیش از آن و به دلیل قطع ارتباط دلار با طلا در سال 1971، وسیعاً باور بر این بود که این کشور در حال از دست دادن مقام خود به عنوان قدرت مسلط در جهان سرمایه داری است. اما، در سالهای دهه ی 1990 با فروپاشی شوروی که ایالات متحده را به تنها ابر قدرت جهانی بدل کرد، و با رشد اقتصادی سریعتر آمریکا نسبت به اروپا و ژاپن، ناگهان واقعیت کاملاً متفاوتی ظاهر گشت. از این رو، در این سالها در محافل بالا و استراتژیک ایالات متحده، ایده ی به وجود آوردن نوعی امپراتوری آمریکایی مطرح گردید که از تمام امپراتوری هایی که تاکنون نه تنها تاریخ سرمایه داری بلکه تاریخ جهان به خود دیده است فراتر رود:

یک پکس آمریکانا (Pax Americana) ی واقعی .

تحلیل گران سیاست خارجی آمریکا اکنون این ایده را ظهور "جهان تک قطبی" نام نهاده اند. استقرار چنین دنیای تک قطبی بر بنیانی دائم به عنوان هدف بی پرده ی دولت جورج بوش، یک سال پس از حمله ی 11 سپتامبر آشکار گردید. جان ایکن بری (J.Ikenberry) استاد ژئوپلیتیک دانشگاه جورج تاون و یکی از نویسندگان حرفه ای مجله امور خارجی (Foreign Affairs) که توسط "شورای روابط خارجی" انتشار مییابد، مینویسد :

"استراتژی بزرگ و جدید [که توسط دولت بوش آغاز گردیده است] . . . با تعهد بنیانی به حفظ جهانی تک قطبی آغاز میشود که در آن هیچ قدرت دیگری امکان رقابت با آمریکا را نخواهد داشت. به هیچ ائتلافی از قدرتهای بزرگ بدون ایالات متحده اجازه داده نخواهد شد هژمونی (برتری) پیدا کند. بوش در نطق جشن پایان تحصیلی دانشگاه نظامی وست پونت در ماه ژوئن (2002) این نکته را به صورت سنگ بنای سیاست امنیتی آمریکا تعیین کرد و گفت: "آمریکا از قدرت نظامی چالش ناپذیری برخوردار است و مصمم به حفظ این قدرت است - تا مسابقه های تسلیحاتی بی ثبات کننده اعصار گذشته را بلااستفاده کند و رقابت در بازگانی و سایر فعالیتهای صلح آمیز را محدود سازد. . . ایالات متحده در دهه 1990 سریعتر از دیگر کشورهای عمده جهان رشد کرد و مخارج نظامی خود را کمتر از آنها کاهش داد و در سرمایه گذاری برای پیشرفت تکنولوژی نظامی برتری کامل پیدا کرد. هدف جدید آمریکا اما، اکنون این است که این امتیازات خود را دائمی کند. و این عمل انجام شده ای است که دیگر کشورها را بر آن خواهد داشت که حتی فکر رسیدن به آمریکا را از سر بدر کنند. برخی متفکرین، این استراتژی را "پیشی گرفتن سریع" نامیده اند، استراتژی ای که در آن ایالات متحده برای به دست گرفتن برتری تکنولوژیک (در زمینه هایی مانند روایات، اشعه لیزر، تکنولوژی ماهواره ای، مهمات دقیق و غیره) چنان سریع حرکت میکند که هیچ کشور دیگری یا ائتلافی از کشورها، هیچگاه نتواند او را به عنوان رهبر، حافظ و مأمور اجرای امور جهانی به چالش گیرد. (17) چنین هجومی برای برتری نامحدود امپریالیستی چاره ای ندارد جز آنکه در درازمدت با شکست روبرو شود. امپریالیسم در دوران سرمایه داری هم گرایش گریز از مرکز دارد و هم مرکز گرا. تسلط نظامی بدون حفظ سلطه ی اقتصادی ممکن نیست و سلطه اقتصادی در نظام سرمایه داری ذاتاً ناپایدار است .

واقعیت بلافاصل و موجود اما، این است که دولت آمریکا با سرعت هر چه تمامتر دارد در جهتی حرکت میکند که کنترل خود را بر جهان هم به ضرر رقابیش و هم به ضرر کشورهای "جنوب" افزایش دهد. محصل احتمالی این رویداد عبارت از تشدید استثمار در مقیاس جهانی، همراه با ظهور مجدد رقابتهای

امپریالیستی خواهد بود چرا که دیگر کشورهای سرمایه داری طبیعتاً کوشش خواهند کرد ایالات متحده را از استراتژی "پیشی گرفتن سریع" باز دارند . هدف گسترش امپراتوری آمریکا، از دید دولت فعلی فقط یک استراتژی برای استقرار دائمی ایالات متحده به صورت قدرت مسلط بر جهان نیست بلکه به عنوان راه برون رفتی از بحران اقتصادی این کشور، بحرانی که در حال حاضر هیچ نشانی از فروکش کردنش به چشم نمیخورد، نیز در نظر گرفته میشود. دولت آمریکا آشکارا بر این باور است که از طریق مخارج نظامی و افزایش صادرات اسلحه میتواند اقتصاد کشور را تحرک بخشد. اما شدت بخشیدن به مخارج نظامی همراه با جنگ میتواند به مشکلات اقتصادی نیز کمک کند چرا که این کار بی تردید موجب کاهش هر چه بیشتر مخارج برنامه های اجتماعی خواهد شد؛ برنامه هایی که نه تنها به بهبود وضع مردم کمک میکند بلکه تقاضا برای کالاهای مصرفی را که سرمایه داران این همه برای رشد اقتصادی به آن نیاز دارند افزایش میدهد. از نظر تاریخی تمام کوششهایی که برای استفاده از گسترش امپریالیستی در خارج به عنوان راه حلی برای احتراز از انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در داخل صورت گرفته، تقریباً همیشه با شکست روبرو شده است .

و در پایان، آنچه اهمیت تعیین کننده دارد درک این مسئله است که دکتترین جدید دولت آمریکا برای تسلط بر جهان ساخته و پرداخته هیچ دولت بخصوصی نیست (چه رسد به اینکه دسیسه یک باند در درون دولت باشد) بلکه بر عکس نقطه اوج تحولاتی است که در جدیدترین مرحله ی امپریالیسم روی داده است. عقب نشاندن یورش آمریکا برای گسترش امپراتوری اش کار ساده ای نیست. اما اراده توده های مردم در اینکه واشنگتن تا چه اندازه قادر به پیشبرد اهداف امپریالیستی خود خواهد بود نقش تعیین کننده ای بازی خواهد کرد. به این دلیل است که بسیج توده های مردم چه در ایالات متحده و چه خارج در راه یک مبارزه پیکارگر هم علیه جنگ و هم علیه امپریالیسم برای آینده بشریت اهمیتی حیاتی خواهد داشت .

13 دسامبر 2002

زیرنویس ها:

- 10- کمیته سنا مربوط به مسائل بانکی، مسکن و امور شهری: صادرات دوگانه ایالات متحده به عراق و اثرات آنها بر وضع سلامتی نظامیان آمریکایی در جنگ خلیج. کنگره صد و سوم، نشست دوم ماه می 1994 صفحات 264-76 در نشریه Buffalo News, Sep 23, 2002
- 11- Sydney Morning Herald, Oct, 3. 2002
- 12- William Rivers Pitt with Scott Ritter, War on Iraq (New York, context Books); News day, July 30, 2002; the Guardian Oct.7.2002
- 13- www.eia.doe.gov/emeu/cabs/IRAQ.html; Middle East Report, Fall 2002; San Francisco Chronicle, September , 2002
- 14- Edward L. Morse and James Richard, "The Battle for Energy Dominance" Foreign Affairs, March/April 2002
- 15- به نقل از کتاب بوکمن زیر عنوان "The Presidents Real Goal in Iraq"
- 16- نیویورک تایمز 22 اکتبر 2002
- 17- "America's Imperial Ambition" Foreign Affairs, October 2002